

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

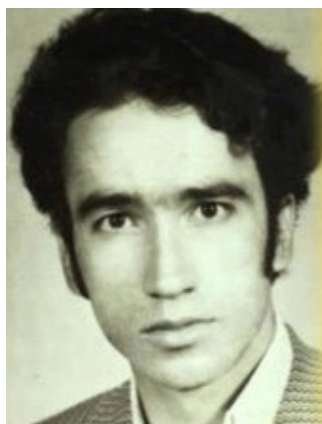
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شاعر: زنده یاد "داوود سرمد"
ویراستاری و ارسال از: احمد پوپل
۰۳ اکتوبر ۲۰۲۱



زنده یاد داوود سرمد

اشعار زنده یاد «داوود سرمد»

(۳۰)

مگر روزی ز ابر تیره، بارانی نمی بارد؟؟

اگر تا این زمان

از بستر نمناک این خاکستر افسرده تاریک

گل خونین و سرخ اخگر داغی نروئیده

اگر تا این زمان

از سینه این دشت تب آلوده غمگین

خروشان چشمه های خون نجوشیده

نمی باید چنین پنداشت

که مهر زرد و سرد بی بهاران را

که در دامن چرکینش هزاران لکه ننگ است
 و در سیر زوالِ تَنگامش، غَرَب آهنگ است
 غروبِ جاودانی نیست
 چو خورشیدِ دروغین را^۱
 فروغِ پرتوافشانی
 چو خورشیدِ بزرگِ آسمانی نیست
 ولی باید چنین فهمید
 که ذوقِ پَرشانیها نَهان در زیرِ شپرهاست
 هوای رزمجوئیهای بیباکانه در سرهاست
 هنوز اندر دلِ خاکسترِ افسرده، اخگرهاست
 و در آغوشِ اخگرها
 سمندرهایست
 از اینرو
 از تپیدنِها نباید ماند
 سمندِ تیزپایِ زندگانی را
 به سویِ شهرِ مرگِ آرزوهای جوان خود نباید راند
 سرودِ ناامیدی را نباید خواند
 کز این وزِ وِز
 که ناهنجار و ننگین است
 همان، بوی تبِ اندیشه می‌آید
 و آنان را که پروازِ غرورآمیزِ شاهین است
 چنین وزِ وِز
 که بایسته، مگسها را ست
 نمی‌زیید، نمی‌شاید
 چرا این نغمه‌ها را ساز باید کرد؟
 چرا درِ دلِ خود را
 به رویِ لشکرِ ایمانگش و غارتگرِ امیدِ نومیدی^۲
 به دستِ ناتوانی باز باید کرد؟
 مگر روزی ز ابر تیره بارانی نمی‌بارد؟
 به هر سو تخمِ طوفانی نمی‌کارد؟
 مگر ز آمیزشِ آن قطره بارانها
 مگر از حاصلِ آن بذر طوفانها
 خروشان چشمه‌های خون نمی‌جوشد؟
 که تا در جویِ روح خوابِ دریا

تند بخروشد؟

مگر جام تهی از آب دریا را
شراب موج روزی پُر نخواهد کرد؟
مگر از خونِ آتشخیزِ آن موج تیشباور
نمی گردد دهانِ خشکِ دریا تر؟
مگر از شورِ هستی بخشِ آن موج خروش آهنگ
نمی سوزد رگِ افسردگیها در تنِ دریا؟
مگر از خنده پر شورِ طوفان رنگ
نمی خیزد صدای نعره های خشمناک، از دامنِ دریا؟
مگر از بسترِ آن رودِ طوفانخیز
غریو انگیز سیلابی
به سانِ اژدرِ نارام بیتابی
نمی خیزد؟
که با اهریمن افسردگیها سخت بستیزد؟
که با عفريت زشتِ نابکاریها درآویزد؟
که با یک جنبشِ بُنیانکنِ خشمش
بنای سُستِ تهدابِ دروغین را
به کام آتشینِ موجهای خود فروریزد؟
و از آتشِ زدن
در پیکرِ فرتوتِ غولِ کور چشمِ پیر

نپر هیزد؟

نپر هیزد؟

کابل حوت ۱۳۵۲ خورشیدی «سرمه»

در کتاب رزم پیام آوران که به رنگ سرخ نوشته ام آمده اما در اشعاری که نزد من موجود است
به استناد آن به رنگ آبی اصلاح شده است.

- ۱- و می دانم که خورشیدِ دروغین را - چو خورشیدِ دروغین را
- ۲- به روی لشکر ایمان کش غارتگر امید - به روی لشکر ایمانکش و غارتگر امید نومی